

رکن‌الدین همایونفرخ

درباره ملاقات خواجه حافظ

با امیر تیمور گورکان

مطالبت کتاب منم تیمور جهانگشا با حقایق تاریخی وفق نمیدهد

و زائیده توهم و پندار یکنفر داستان پرداز است.

در شماره اول سال چهل و ششم مجله وزین ارمغان نویسنده دانشمند و

استاد ارجمند آقای سید محمدعلی جمال‌زاده در سلسله مقالاتی که زیر عنوان

« رواج بازار شعر و شاعری » مرقوم میدارند در قسمت « امیر تیمور با خواجه

حافظ از اثر ناچیز کمترین « حافظ خراباتی » یاد فرموده و مرا از راه ذره

پروری و بزرگواری مشمول احسان و عنایات خاصه خود قرار داده‌اند :

گرچه این حقیر بارها از زلال ناب قلم شیوا و دلنشین و نوشته‌های

ملیح و نمکین ایشان سرمست شده و دامن و دل از دست داده‌ام و بر این بنده

فرض بود و هست که مراتب امتنان و سپاسگزاری خود را تقدیمشان می‌داشتم

و اینست که با اغتنام فرصت اینک با عرض سپاس موقع را برای طرح مطالبی

شایسته و بجا دانسته و با اینکه مدت زمانی است از ورود به مباحث مختلف سخت

پرهیز دارم لیکن از آنجا که امکان سوء تفاهمی در بساره مطالب مربوط به

ملاقات امیر تیمور با خواجه حافظ که در حافظ خراباتی آمده میرفت ناگزیر

از بیان این توضیح مختصر است :

۱ - حافظ خراباتی صفحه ۳۶۸ - مطبع المشرق تبریز این موضوع را بطور دیگری

مذکر است که در شرح حال شاه منصور در حافظ خراباتی آن را آورده‌ام.

آنچه مسلم است درباره ملاقات خواجه حافظ شیرازی و امیر تیمور گورکان سنجریه که در حافظ خرابانی بخش پنجم از صفحه - تا - آمده این جانب داستان ساخته و پرداخته شجاع شیرازی (۱) را پذیرفته است .

در صفحه ۳۹۸۹ حافظ خرابانی نوشته کتاب انیس الناس چنین آمده است :

« در زمان نزول رایات سلطان جهانیان امیر تیمور گورکان و ایام انقلاب دولت سلطان زین العابدین بر اهل شیراز امانی مقرر کردند و چون حافظ شاعر یکی از ارباب ناهل بود و خانه ای . از محله او و از آن جمله مقداری بنام او نوشتند و به محصل حواله کردند ، در اثنای این حال بد . پناه به امیر مذکور برد و اظهار افلاس و بی چیزی نمود و مشارالیه فرمود تو گفته ای . بیت

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا
 به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

کسی که سمرقند و بخارا را به يك خال به بخشد مفلس نباشد . حافظ گفت . از این بخشندگی ها مفلسم . پس آن حضرت به سبب این جواب بر بدیهه آن وجه را راجع فرمود و مشارالیه خلاص گشت .

این بنده پس نقل این مطلب نظر داده ام که . و بنظر این بنده پژوهنده نوشته شجاع شیرازی با توجه به نکته ای که در يك نسخه خطی کهن از دیوان خواجه حافظ آمده و میتواند سر نخعی از يك واقعه ای بدست دهد . میتوان موضوع را تا حدودی با حقیقت وفق داد . توضیح اینکه :

۱ - شجاع شیرازی که خود را از اولاد شاه شیخ ابو اسحق اینجو میدانسته بسال ۸۳۰ هـ . ق . کتابی بنام انیس الناس بنام مغیث الدین ابوالفتح ابراهیم سلطان بن شاهرخ تألیف کرده بوده است و او است که نخستین بار داستان برخورد خواجه حافظ با امیر تیمور و گفتگو در باره غزل بمطلع : « اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا » را مطرح ساخته بوده است .

در نسخه . ب . (دیوان حافظ متعلق باین بنده) که رسم الخط و سر لوح و کاغذ آن گواهی می دهد که باید تاریخ تحریر آن بین سالهای ۸۱۰ - ۸۳۰ باشد در شأن نزول قطعه ای با تحریر زیر نوشته شده است « در مدح امیر تیمور گورکان » و آن قطعه چنین است :

پادشاهها لشکر توفیق همراه تواند

خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می کنی

با چنین جاه و جلال از پیشگاه مکرمت

آگهی و خدمت دل های آگه می کنی

با فریب رنگ این نیلی خم زنگار فسام

کار بر وفق مراد صبغة الله می کنی

آنکه ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم باده می کنی

در تذکرها نسبت به شأن نزول این قطعه نوشته اند که : در زمان

سلطنت شاه منصور مستوفیان برای کم کردن خرج و ابراز خدمت بشاه منصور مبلغی از وظیفه اهل علم که خواجه حافظ هم از آن جمله بود کسر کردند و چون شاه منصور بر شکایت وظیفه خواران مطلع شد مستوفی را ملامت کرد و گفت :

هرچه پدران من درباره اهل قلم مقرر داشته اند بدون کم و کسر بایند پرداخته شود . حتی نوشته اند که مستوفی بیست و پنج درصد از حقوق اهل علم کاسته بود یعنی مقرر داشته بود که به جای ده ، هفت و نیم پرداخته شود . چون شاه منصور دوباره هفت و نیم را بحالت اول برگردانیده و ده کرد خواجه حافظ قطعه مذکور را سرود . (۱)

۱ - حافظ خراباتی صفحه ۳۶۸۱ - مطلع السعدین نیز این موضوع را بنحو دیگری متذکر است که در شرح حال شاه منصور در حافظ خراباتی آن را آورده ایم .

بنابراین میتوان گمان کرد که برای باج و خراج جنگ بر مردم شیراز و محلت های آن مبلغی طبق مرسوم نوشته بوده اند و بزرگان هر محلت متعهد جمع آوری و تسلیم آن به فانیج شده اند و چون خواجه حافظ از مردم متعین و اکابر و اشراف و نامیردار محله کازرون بوده می بایست این باج و خراج را جمع آوری و به نماینده امیر تیمور تحویل دهد. و چون مالیات سنگین بوده خواجه حافظ طی قطعه مذکور از اینکه تقاضای مردم را قبول و مستمری اهل علم را هم افزایش داده بوده است، سپاسگزاری کرده است. و همین موضوع دست آویزی برای داستان سازها و شایعه پردازها شده و چون خواجه حافظ در مطلع غزلی سمرقند پایتخت عزیر امیر تیمور و نجار شهر دپگر سرزمین او را به خیال هندوی ترک شیرازی بخشوده بوده، پیش خود تصور کرده اند که امیر تیمور در مقام بازخواست و استیضاح از خواجه حافظ بدین مناسبت بر آمده بوده است و از طرف خواجه حافظ نیز پاسخ بجائی برای این توهم ساخته بوده اند (۱)

...

مزید بر آنچه آوردیم این نکته نیز شایان توجه و ذکر است که امیر تیمور در سال ۷۸۹ که به قصد تصرف شیراز لشکر کشیده به شهر شیراز وارد نشد و در کنار شهر در محله معروف به تخت قراچه اردوزد (۲) و چون توقتمش خان به ماوراءالنهر هجوم کرده بود و ناگزیر شد که باشتاب به سمرقند بازگردد و از این نظر امیر تیمور لشکریانش اساماً در سال ۷۸۹ به شیراز وارد نشدند و دیدار خواجه شمس الدین محمد حافظ با امیر تیمور مستبعد بنظر رسید لیکن بادر دست داشتن قطعه ای که آوردیم میتوان بنحوی که توجیه شد دریافت به مناسبتی خواجه حافظ از امیر تیمور قدر دانی کرده است.

۱ - حافظ خراباطی صفحه ۳۹۹۱ (۱) ۱۳۴۰

۲ - تاریخ جغرافیائی حافظ ابرو

متأسفانه باید گفت مطالبی را که مارسل بریون در کتاب منم تیمور جهانگشا آورده (البته درباره خواجه حافظ وامیر تیمور) همه آنها بر اساس مستندات و منابع موثق تاریخی که خواهیم آورد مجعول و دور از واقع و حقیقت است. و اینک به نقل این مطالب و تطبیق آن با وقایع تاریخی می پردازیم

...

در صفحه ۳۲ منم تیمور جهانگشا آمده است که ... «ومن طبق توصیه ای که در آن خواب بمن کردند همواره خاطر علما و صنعتگران و شعرا را نگاه داشتم ولو میدانستم که مسلمانان نیستند ولو مثل شمس الدین محمد شیرازی (مرتد) بشمار می آمدند، اگر امیر تیمور با خواجه حافظ ملاقات و مذاکره کرده بود درمی یافت که این شخصیت مذهبی و ادبی مردی وارسته و عارف و به اصول دین مبین معتقد و پای بند است و در میان مردم شیراز به تقوی و فضیلت نامبردار و بنا برین ممکن نبود که درباره ایشان کلمه (مرتد) بکار برد.

استادگرامی و نامی آقای جمال زاده مرقوم داشته اند و درباره ملاقات امیر تیمور با خواجه حافظ قضیه بر طبق آنچه بقلم خود تیمور (یا تقریر او و نگارش وقایع نگارش نظام الدین در کتاب منم تیمور جهانگشا میخوانیم از این قرار بوده است :

امیر تیمور وقتی بر سلطان منصور مظفری پادشاه شیراز غالب گردید و او را (اسیر کرد) و وارد شهر گردید. مردم شهر را در میدان بزرگ جمع آورد و (سلطان منصور (۱) را هم با یازده تن از شاهزادگان آل مظفر که همه مقید به زنجیر بودند به میدان آوردند و دو جلاد هم حضور بهم رسانیدند و منادی به امر امیر تیمور با صدای بلند خطاب بمردم شیراز چنین گفته : که ای شیرازیها چندی پیش امیر تیمور گورکان در خراسان بیمار شد و پزشکان گفتند برای اینکه

مداوا شود باید آبلیموی فارس بنوشد و امیر تیمور گورکان نامه‌ای دوستانه برای سلطان منصور به شیراز فرستاد و از وی خواست که مقداری آبلیمو برایش بفرستد ولی سلطان فارس در جواب امیر تیمور گورکان نامه‌ای نوشت که از صدر تاذیل همه ناسزا بود و اینک من نامه سلطان فارس را برای شما میخوانم . پس امیر تیمور گورکان فقط برای اینکه این مرد را مجازات کند راه فارس را پیش گرفت و اکنون شما با چشم خود می بینید چگونه سلطان فارس به سزای خود میرسد . آنگاه امیر تیمور در مقابل تضرع و التماس سلطان منصور خطاب باو چنین گفت :

اگر من این ناسزاها را بتو گفتم و تو بمن دست می یافتی مرا در قفس آهتین جای میدادی و آن قفس را روی خرمنی از آتش می نهادی تا من زنده بسوزم و یا امر می کردی که پوست مرا در حالی که زنده هستم بکنند یا شقه‌ام کنند. اما من تو را با هیچ يك از این مجازات‌ها به قتل نمی رسانم و فقط می گویم که سر از بدنت جدا سازند

اما سلطان معتصم مظفری ، او هم سر نوشت بهتری نداشت بدین معنی که عاقبت در جنگ بسا یکی از سرداران تیمور بقتل رسید و سرش را بریدند و برای تیمور فرستادند و امیر تیمور توانست در کتاب خود بنویسد :

من نه فقط تمام شاهزادگان مظفری را کشتم بلکه تمام دارائی آنها را هم به تصرف در آوردم تا اینکه در آینده فردی از افراد خانواده مظفری نتواند قشون گرد آورد و داعیه سلطنت داشته باشد .

..... من می دیدم و می شنیدم که مردم شیراز هنگام بریدن سر سلطان

منصور مظفری و دیگران ابراز شادمانی می کردند :

اینک به تجزیه و تحلیل و تطبیق نوشته‌های کتاب منم تیمور جهانکشا بسا

وقایع تاریخی می‌پردازیم (البته درباره قسمتی که نقل شد)

آنچه را آورده‌ایم البته نقل از نوشته استادگرامی و نویسنده نامی آقای سیدمحمدعلی جمالزاده از کتاب منم تیمور جهانگشا بود . نویسنده کتاب مذکور مدعی است که آنچه را آورده تقریر امیر تیمور و تحریر نظام‌الدین است و کتاب نظام‌الدین نیز مفقود الاثر است (۱) و فقط از مطالب این کتاب جسته گریخته در ظفرنامه نوشته شرف‌الدین علی یزدی آمده است . در صفحه ۱۸۷ در باره این نظام‌الدین که محرر تاریخ تیمور است می‌خوانیم : او از ملازمان امیر تیمور بوده و تاریخی که درباره این امر نوشته امروز دیگر موجود نیست ولی شرف‌الدین علی یزدی در کتاب خود یعنی ظفرنامه خیلی از کتاب نظام‌الدین استفاده کرده بوده است .

باید گفت که نظام‌الدین معروف به نظام‌الدین شامی است و بسال ۸۰۴ به امر تیمور تاریخ دوران او را نوشته و نام کتابش نیز (ظفرنامه شامی) است . و نام سلطان منصور اشتباه و (شاه منصور) است و باید توجه داشت که کلمه شاه در نامهای ، شاه شجاع ، شاه یحیی - شاه محمود و شاه منصور و شاه سلطان جاندار و غیره در زمان مظفریان ، جزو اسم بوده و این افراد پیش از اینکه به سلطنت برسند کلمه شاه مقدم بر نام ایشان بوده است . و نام شاه بعنوان سلطنت همیشه پس از نام شخص می‌آمده است مانند محمود شاه مظفرالدین شاه - احمدشاه و . . . و دیگر اینکه آنچه در تاریخهای دوران امیر تیمور آمده یعنی تاریخ ظفرنامه شامی ، ظفرنامه تیموری - مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی - تاریخ جغرافیائی حافظ ابرو - جامع التواریخ حسنی آمده است . اینکه ؛ چون شاه شجاع هنگام مرض موت به امیر تیمور بصورت وصیت نامه نامه‌ای نوشت و سلطان زین‌العابدین معتمد را بسا و سپرد . پس از درگذشت

شاه شجاع و گذشت چندماه امیر تیمور نماینده‌ای نزد سلطان زین العابدین فرستاد و او را به سمرقند فراخواند. سلطان زین العابدین ترسید و از رفتن سر باز زد و نماینده امیر تیمور را هم مدتها بلانکلیف نگاهداشت. امیر تیمور در سال ۷۸۹ بدون قصد سوء عازم اصفهان و شیراز شد و چون مردم اصفهان به نمایندگان او در شهر شبیخون زدند و آنان را کشتند امیر تیمور غضب کرد و کشتاری عجیب در اصفهان کرد و از کله آنها مناره‌ها ساخت که تعداد آن را هفتاد هزار نفر نوشته‌اند سلطان زین العابدین از این اخبار متوهم شد و بطرف شوشتر فرار کرد و به شاه منصور پناه برد. شاه منصور نیز او را دستگیر و کور کرد و در قلعه سپید زندانی کرد. امیر تیمور به حوالی شیراز درآمد و چون شاه یحیی خود را از یزد به نزد او رسانیده بود مورد محبت قرار گرفت، امیر تیمور در کنار شیراز در محله تخت قراچه اردوزد و بدریافت باج لشکر کشی از مردم شیراز اکتفا کرد و چون خبر حمله توقتمش خان را شنید با شتاب بطرف ماوراءالنهر حرکت کرد و سلطنت فارس و اصفهان را هم به شاه یحیی سپرد. پس آمدن امیر تیمور به فارس بخاطر آبلیموی شیراز نبوده است!

بار دوم هم چون شنید که سلطان معتصم زین العابدین را شاه منصور اسیر و کور کرده و در زندان نگاهداشته و به شیراز و اصفهان ناخته و دست نشانده او (۱) شاه یحیی را از آنجا رانده برای گوشمالی شاه منصور و آزادی سلطان زین العابدین در تاریخ چهارم صفر سال ۷۹۰ از مازندران بسوی دامغان و سمنان وری بحرکت درآمد و پس از عزیمت به شوشتر و تصرف آنجا در سر راه سلطان زین العابدین را از دژ سپید آزاد کرد و همراه خود به شیراز آورد. و مورد نوازش و ترحم قرار داد.

شاه منصور چون خبر آمدن لشگریان تیمور را شنید از شهر خارج شد و در صحرای جعفر آباد چادر زد و باسران سپاهش به مشورت پرداخت و رأی بر آن شد که بسوی گرمسیر شیراز روند و باجنگهای چریکی و پراکنده و فرسایشی سپاه تیمور را از پای در آورند و او را ناگزیر به عقب نشینی سازند: زیرا برای شاه منصور مسلم بود که نمیتواند با هزار نفر سپاهی در برابر سی هزار نفر مردم رزم آزموده و خون آشام امیر تیمور ایستادگی کند. لیکن پیش آمدی او را از این تصمیم خردمندانه بازداشت. (ابن عربشاه) که با تیمور نیز ملاقات کرده بود، در کتابش بنام عجائب المقدور فی نوائب التیمور این واقعه را چنینی ثبت کرده است: «.. در بین آنکه از دروازه شهر می گذشت گروهی از پیره زنان شوم زبان به ملامت بر گشودند و گفتند. این نیرکش بحرام برمال و خون ماحاکم بود و اکنون که هنگام نیاز فرا رسیده ما را در چنگ دشمن رها می کند. پس اسلحه بر او حرام باد و دنیا را خدا بر او تارک سازاد»:

این سرزنش به حدی آتش خشم او را برانگیخت که خرد او را زایل ساخت و از تدبیر خود بازگشت و عنان باز کشید و عزم کرد که در شیراز بماند و به مقابله پردازد. (ابن عربشاه) مینویسد که: «... محمد بن زین الدین یکی از امرای او محرمانه با امیر تیمور سر و سری داشت و این هنگام با گروه کثیری از سپاهیان شاه منصور به امیر تیمور پیوست و مرتکب یک چنین جنایتی گردید: شاه منصور با کمتر از هزار نفر در برابر سی هزار نفر سپاهیان امیر تیمور ایستاد و به جنگ پرداخت و به نوشته جامع التواریخ حسینی (۱) شاه منصور تمام روز را تشنه و گرسنه از گرمای سوزان آفتاب شمشیر میزد و این دوبیت را میخواند:

بر آنم که گردن فrazی کنم به شمشیر بسا شیر بازی کنم

من امروز کاری کنم بی گمان که برنامداران سرآید جهان
 او يك تنه به خیمه و خرگاه امیر تیمور می زند و امیر تیمور هراسناک می شود.
 شاه منصور دو ضربه شمشیر بر کلاه خود او فرود می آورد که (عبدل اختاجی)
 سپر بر بالای سر امیر تیمور می گیرد و این ضربات را دفع می کند امیر تیمور از
 چادر خود می گریزد و به خیمه زنان حرم خود پناه می برد: شاه منصور او را
 پی می کند ولی او در زیر چادر بانوان خود را نهان می دارد. و بدین تدبیر از
 شمشیر شاه منصور جان سلامت می برد:

شاه منصور با اینکه زخم فراوان برداشته بوده و تشنگی او را رنج می داده
 اگر در آن روز باو جامی آب رسانیده بودند محال می نمود که بتواند بر او
 دست یابند. شاه منصور از شدت عطش و خون فراوانی که در اثر شمشیر از او
 رفته بوده غروب آفتاب خودش را در میان کشتگان پنهان می کند تا در شب
 با استفاده از تاریکی و خنکی هوا بتواند خودش را به شیراز برساند (جامع
 التواریخ حسنی) در این باره می نویسد:

« شاه منصور يك تيز بر گردن و يك تيز بر شانه و يك شمشیر بر روی
 خورده، روی به شهر نهاده یکی از نوکران پادشاه اسلام (شاهرخ بهادر)
 او را ندانسته از اسب فرو کشید زمین سر نشیب بود. شاه منصور از پشت اسب
 به غلتید و بر زمین افتاد و کلاه خود از سر بیفتاد. مبارزان سلاح او بر گرفتند.
 شاه منصور گفت: من آن کسم که می جوئید. شربت آب بمن بدهید و مرا
 زنده به حضرت اعلی برید: بدین سخن التفات نکردند (و شمشیری دیگر بر
 سرش زدند و او را کشتند و سر او را به حضرت خاقانی بردند:

به نوشته (ابن عربشاه) در کتاب عجاب المقدور فی نوائب التیمور، امیر
 تیمور برای آنکه یقین کند سر از شاه منصور است می فرستد تا کسانی از اسرا

و بزرگان و امرای شیراز که باو پیوسته بودند سر او را به بینند و گواهی دهند و کسانی که سر را دیدند از خالی که برچهره داشته او را شناختند و تأیید کردند که سر از شاه منصور است ...»

بنابراین با توجه به نوشته تاریخهای هم‌زمان امیر تیمور و ملاحظه می‌کنیم که شاه منصور اسیر نشده و به ترتیبی که در کتاب منم تیمور جهانگشا آمده است در میدان و با حضور شاهزادگان دیگر مظفری گردن زده نشده. و نه تنها در برابر امیر تیمور تضرع و زاری نکرده بلکه يك تنه تمام روز جنگیده و در میدان جنگ با زخم‌های مهلکی که برداشته بوده بدست يك فرد سپاهی کشته شده است. در تاریخهای هم‌زمان امیر تیمور حتی نوشته‌اند که امیر تیمور پس از شنیدن مطالبی که شاه منصور در آخرین دقائق حیات گفته بوده و از قاتل خود خواسته بوده که او را زنده به نزد تیمور ببرد، قاتل او را بجای اینکه پاداش بدهد گردن میزند که چرا او را زنده به نزد او نیاورده بوده است !!

بطوریکه خوانندگان ارجمند مطالعه و ملاحظه می‌فرمایند نوشته‌های مارسل پریون با نوشته‌های مورخان هم‌زمان امیر تیمور یعنی کسانی که با او بوده و وقایع زمان او را خواسته‌اش می‌نوشته‌اند اختلافات فاحش بلکه افحش دارد و اینست که نمیتوان پذیرفت مطالب آن کتاب از امیر تیمور یا محرر و وقایع نگار او باشد بلکه زائیده تخیل و توهم داستان نویس است.

به نوشته تاریخ حسنی و مطلع السعدین و ظفرنامه تیموری در روز جمعه یازدهم رجب سال ۷۹۵ یعنی نزدیک به دوماه پس از قتل شاه منصور، شاهزادگان مظفری بطور دسته‌جمعی کشته شده‌اند (شرف الدین علی یزدی) در ظفرنامه

می نویسد :

روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الاخر حکم جهانمطاع به گرفتن ایشان صدور یافت روز پنجشنبه دهم رجب به اصفهان رسیدند و در محل قمشه نزول همایون گشت و فرمان لازم اذعان به قتل آل مظفر جریبان پذیرفت . و خرد و بزرگ ایشان را بیاساق رسانیدند و دیگر ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند داروغگان هم در آنجا کار ایشان به ساختند . یکی از شعرای زمان در این واقعه سروده است :

به هبرت نگه کن بر آل مظفر شهانی که گوی از سلاطین ربودند

که در هفتصد و خمس تسعین ز هجرت دهم شب زماه رجب چون غنودند

چو خرما بنان در زمانی به رستند چو تره به اندک زمانی درودند

اختلاف دیگر اینکه : سلطان زین العابدین را امیر تیمور نکشت و او را

با خانواده اش به سمرقند برد و در آنجا به مرگ طبیعی در گذشته است و مطلب

خلاف دیگر اینکه در کتاب منم تیمور جهانگشا از زبان امیر تیمور چنین نوشته

شده است که : « من می دیدم و می شنیدم که مردم شیراز هنگام سربریدن سلطان

منصور و دیگران ابراز شادمانی می کردند ، در حالیکه بر اساس نوشته های

معاصران امیر تیمور مردم شیراز بر شهادت جانگزا و جگر خراش شاه منصور

سوگواری ها کردند و اندامش را در آرامگاهی بخاک سپردند و هر شب جمعه به

فانحه خوانی او می رفتند و مزارش را گرامی میداشته اند هم چنانکه پس از

گذشت نزدیک به هفتصد سال هنوز برپاست و در شمال شیراز در محله شاهزاده

بنام بقعه شاهزاده منصور زیارتگاه مردم است .

منصور (امیر تیمور) در کتاب جناب المنصور فی ترواب التیموریان

نویسد برای آنکه پس از مرگ شاه منصور است می فرستند تا کسانی از امرا